

## عام‌گرایی و خاص‌گرایی جهت‌مند و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی<sup>۱</sup>

\* لطف‌آله نبوی

\*\* مجتبی امیرخانلو

\*\*\* سیدمحمدعلی حجتی

### چکیده

نخست، مبانی دو رویکرد اصلی متافیزیکی به مفهوم جهت‌مندی (امکان و ضرورت) یعنی "عام‌گرایی جهت‌مند" و "خاص‌گرایی جهت‌مند" را بررسی و وجه تمایز آن‌ها را بر می‌شمیریم. دوم، دو امکان معرفتی و متافیزیکی و نحوه تبیین آن‌ها در رویکرد عام‌گرایی را شرح می‌دهیم. در آنجا نشان می‌دهیم، که ضروری متافیزیکی، نوع خاصی از ضرورت منطقی که به‌نام ضروری منطقی وسیع نامگذاری می‌شود. در این تعریف از ضرورت متافیزیکی، نسبت میان امکان معرفتی و امکان متافیزیکی، عام و خاص من وجه است. سوم، از یک‌طرف، به نقد عام‌گرایی می‌پردازیم و بیان می‌کنیم که در رویکرد عام‌گرایی، درک شهودی ما از جهت‌مندی مورد نقض واقع می‌شود و از طرف دیگر، نشان می‌دهیم که برخی از قراینتهای خاص‌گرایی نظیر ممکن‌گرایی و هیکسیتی‌گرایی، دچار نوعی بی‌مبنایی می‌شوند و از این جهت قابل نقد هستند. در مرحله بعد، قرایت جدید از خاص‌گرایی ارائه می‌کنیم. در این قرایت جدید، مفهوم "جهان ممکن بودن"، یک مفهوم جهت‌مند ابتدایی تلقی می‌گردد. به کمک این قرایت جدید و مفهوم فراسازی، تعریف تازه‌ای از این دو نوع امکان ارائه می‌نماییم. در انتها، نشان می‌دهیم که در این تعریف جدید، نسبت میان امکان معرفتی و امکان متافیزیکی، عام و خاص مطلق است.

**کلیدواژه‌ها:** عام‌گرایی، خاص‌گرایی، جهت‌مندی، امکان معرفتی، امکان متافیزیکی.

\*. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس nabavi\_l@modares.ac.ir

\*\* دانشجوی دوره دکتری دانشگاه تربیت مدرس، m\_amirkhanloo@modares.ac.ir

\*\*\* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس hojatima@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۶؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۳/۱۶]

## ۱- سابقه بحث و تعریف مساله

## ۱-۱. سابقه بحث: دو رویکرد اصلی به مفهوم جهت‌مندی

در متافیزیک بحث جهت‌مندی و ادبیات موجود آن، دو رویکرد اصلی به مفهوم جهت‌مندی را می‌توان از یکدیگر بازشناخت که عبارتند از: رویکرد عام‌گرایی جهت‌مند (Modal Generalism) و رویکرد خاص‌گرایی جهت‌مند (Modal Particularism). در ذیل، با قدری اختصار، به این دو رویکرد می‌پردازیم:

## ۱-۱-۱. رویکرد عام‌گرایی

بر اساس رویکرد عام‌گرایی به امکان<sup>۲</sup>، هر امری که یک قانون عام را نقض نکند، ممکن است. این قانون عام، به نوع امکان مورد سوال آن امر بستگی دارد. به عنوان مثال اگر امکان مورد سوال، امکان منطقی باشد، این قانون عام، قانونهای عام منطقی است. یعنی، هر امری که ناقض قانونهای منطقی نباشد، یک امر ممکن منطقی است. اگر امکان مورد سوال، امکان طبیعتی یا امکان متافیزیکی یا... باشد نیز وضع به همین منوال است.

این رویکرد، یک رویکرد نافذ و فراگیر در فلسفه به حساب می‌آید و یک روش متعارف برای تشخیص امور ممکن از امور غیرممکن است. به عنوان مثال، اگر بخواهیم در حالیکه از حمل خاصیت F (رابطه R) توسط شی O (اشیای O و O') مطلعیم از امکان حمل خاصیت ~F (رابطه ~R) توسط شی O (اشیای O و O') تحقیق کنیم، بر اساس رویکرد عام‌گرایی نخست سناریویی شبیه سناریوی جهان واقعی ترتیب می‌دهیم به گونه‌ای که تمام وضعیتهای آن سناریو مطابق سناریوی جهان واقعی باشد و تنها وضعیت متفاوت، وضعیت حمل خاصیت ~F، به جای F، (رابطه ~R به جای R) توسط شی O (اشیای O و O') گردد. آنگاه، سناریوی جدید را با قانونهای عام مرتبط با امکان مورد سوال ارزیابی می‌کنیم. اگر هیچیک از قانونهای عام نقض نگردند، شی O (اشیای O و O') می‌تواند دارای خاصیت ~F (رابطه ~R) گردد و صورت نقض حتی یک قانون از قانونهای عام، شی O (اشیای O و O')، ضرورتاً دارای F (رابطه R) است.<sup>۳</sup>

در این رویکرد، قانونهای عام، نخست هویت (Profile) جهت‌مند شی مفروض O را می‌سازند، سپس هویت جهت‌مند O تعیین می‌کند که برای O چه خاصیتی ممکن و چه خاصیتی غیرممکن است. در حقیقت، هویت جهت‌مند یک‌شی، از طریق فضایی که قانونهای عام مرتبط با نوع امکان مورد سوال برای شی باز می‌گذارند (درجه آزادی) و محدودیتهایی که این قانونها برای شی ایجاد می‌کنند استنتاج می‌شود. به عنوان مثال، هویت جهت‌مند شی انسان، از طریق قانونهای عام منطقی و متافیزیکی تعیین می‌گردد و آنگاه این هویت جهت‌مند تعیین می‌کند که آیا کاتب بودن یا رنگین پوست بودن برای انسان ممکن است یا خیر؟

عام‌گرایی و خاص‌گرایی جهت‌مند و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی  
(Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And  
Metaphysical possibility)

از طرفداران رویکرد عام‌گرایی می‌توان به کیت فاین (Kit Fine) اشاره کرد.<sup>۴</sup> به‌باور نویسندگان مقاله، عام‌گرایی برای تعیین امکان امر (شی، وضعیت، گزاره و...) مورد سوال، نسبت به آن امر خنثی<sup>۵</sup> است و تنها قانونهای عام را در نظر می‌گیرد. به‌همین دلیل، این ایده که "امر T ضروری است امر T پیشینی باشد." با این رویکرد سازگار است. همچنین یک ایده مهم مورد قبول اینست که ضروری بودن وضعیت S (گزاره P)، یعنی صادق بودن S (P)، مستقل از اینکه چه اتفاقی در آن سناریو در حال رخ دادن است، قابل تعیین است. یعنی ارزش - از - لحاظ - صدق S (P) را می‌توان صرفاً از طریق استدلال معین کرد. (Simchen, 2004, P 5-540)

به‌باور ما، عام‌گرایی بر این عقیده است که در تعیین محتوای یک اصطلاح مشخص T، T واجد شرایط و ملاک‌هایی می‌شود که ما پیش از آن، در ذهن خود آن ملاکها را فراهم آورده‌ایم. شرایط و ملاک‌هایی که مستقل از چیزهاییکه آن اصطلاح برای ارجاع به آنها به کار می‌رود، در ذهن تشکیل شده‌اند. ما نخست رویکردهای درباب گزاره‌ای را تشکیل می‌دهیم و در مرحله بعد رویکردهای درباب شی‌ای شکل می‌گیرند. یعنی، اصطلاحها به محتوای از پیش تعیین شده‌ای وابسته‌اند که از طریق قرارداد این شرایط و ملاکها بر روی چیزهایی که مدلول آن اصطلاحها هستند، تعیین می‌کند که آن اصطلاحها ما را به چه چیزهایی ارجاع می‌دهند. (Ibid, P 9-528). به‌همین دلیل است که در این رویکرد، جهت شی‌ای قابل تبدیل به جهت حکمی است.

عام‌گرایی معتقدست که مفهوم جهت‌مندی، تنها براساس قانونهای عام معنا و مفهوم پیدا می‌کند و بدون وجود قانونهای عام، نمی‌توان مفهومهای امکان و ضرورت را معنا کرد. به‌عنوان مثال، قانون طرد شق ثالث ( $P \sim \sim P$ ) را در نظر می‌گیریم. حال، اگر بخواهیم آنرا به صورت  $P \sim \sim P$  بیان کنیم، باید قانون (های) عامتری وجود داشته باشند تا ضرورت به کار رفته در این فرمول را معنادهی کنند.<sup>۶</sup> به این ترتیب و به‌باور نویسندگان مقاله، مفهوم جهت‌مندی، برحسب قانونهای عامی که در سیاق (Context) به کار رفته‌اند معنادار می‌شود و به‌این معنا، وابسته به سیاق است. به‌همین دلیلست که آنها می‌توانند در یک متن ممکن معرفتی باشند اما در متنی دیگر ممکن متافیزیکی (Braun, D, 2007)

### ۱-۱-۲. رویکرد خاص‌گرایی

در رویکرد خاص‌گرایی<sup>۷</sup>، بر خلاف عام‌گرایی، نخست امکانهای یک امر خاص را تعیین و از طریق این امکانها، هویت جهت‌مند آن امر خاص را معین می‌کنیم. به تعبیر دیگر، هویت جهت‌مند یک امر از شرایط فعلی آن امر استنتاج می‌شود. یعنی اینکه چه چیزی برای یک امر، ممکن است مسبوق به این است که خود آن امر، در حال حاضر چیست و چگونه است. (Simchen, O., 2004, P 545-540)

در این رویکرد، زمانیکه از حمل خاصیت  $F$  (رابطه  $R$ ) توسط شی  $O$  (اشیای  $O$  و  $O'$ ) مطلعیم برای احراز امکان حمل خاصیت  $\sim F$  (رابطه  $\sim R$ ) توسط شی  $O$  (اشیای  $O$  و  $O'$ )، نخست بر روی شرایط کنونی شی تمرکز می‌کنیم و در مرحله بعد به سراغ قانونهای عام مرتبط می‌رویم. خاص‌گرایی ادعا نمی‌کند که قانونهای عام وجود ندارند، بلکه معتقدست برای احراز امکان یا ضرورت یک‌وضعیت (گزاره)، نیازی به وجود قانونهای عام نداریم، یعنی مبنای امکان یا ضرورت یک‌وضعیت، به قانونهای عام باز نمی‌گردد و برای این منظور باید به دنبال مبنای دیگری برای امکان یا ضرورت بود. بنابراین خاص‌گرایی با وجود قانونهای عام، سازگار است.

خاص‌گرایی بر آنست که ما از آنجاکه دارای نسبت شناختی بی‌واسطه با اطراف خود هستیم و از آنجاکه موضوع مورد مطالعه ما تنها با واسطه ما می‌تواند با سایر موضوعهای اطراف خود ارتباط شناختی داشته‌باشد،<sup>۸</sup> رویکردهای درباب شی‌ای ما مقدم بر رویکردهای درباب گزاره‌ای ما هستند. یعنی، چیزهایی که اصطلاحها دربارها (دلالتگر) آن‌ها هستند، محتوای اصطلاحها را تعیین می‌کنند.<sup>۹</sup> به همین دلیل، در رویکرد خاص‌گرایی، جهت حکمی به جهت شی‌ای تبدیل می‌شود.

رویکردهای مختلفی از خاص‌گرایی وجود دارد. برخی از خاص‌گرایان (نظیر برنارد لینسکی و ادوارد زالتا، پلاتیگا و دیوید لویس) سعی کردند تا با تغییر اشیای دامنه تعبیر به تبیین جهت‌مندی مبادرت ورزند، یعنی از منظر هست‌شناختی وارد شده‌اند؛ برخی از خاص‌گرایان از منظر معرفت‌شناختی<sup>۱۰</sup> و برخی دیگر نیز از منظر سمانتیکی و یا ترکیبی از این منظرها. این خاص‌گرایان برآنند که می‌توان پلی از مفهوم فراسازی به مفهوم امکان ایجاد و جهت‌مندی را تبیین نمود. ما در این بخش، خاص‌گرایی از منظر هست‌شناختی را بررسی می‌کنیم و در بخش (۳-۳)، خاص‌گرایی از منظر معرفت‌شناختی را تبیین خواهیم نمود.

سه رویکرد مختلف از خاص‌گرایی وجود دارند که از منظر هست‌شناختی وارد شده‌اند و عبارتند از ممکن‌گرایی (Possibilism)، هیکیستی‌گرایی (Haecceitism) و انضمامی‌گرایی (Concretism). این رویکردها برآنند تا از طریق معرفی یک‌کرده غنی از افراد و وارد کردن آنها به هست‌شناسی خود (دامنه اشیای جهانهای ممکن)، مبنایی برای صدقهای جهت‌مند فراهم کنند. بنابراین این رویکردهای خاص‌گرایانه را می‌توان به‌عنوان رویکردهایی تلقی کرد که با وارد کردن یک‌کرده  $C$  از هویتها به دامنه تعبیر، سعی می‌کنند مبنایی برای صدق وضعیتهای (گزاره‌های) جهت‌مند فراهم می‌آورند.

در رویکرد نخست، ممکن‌گرایی، رده  $C$  شامل همه اشیای واقعی و همه اشیای ممکن‌غیرواقعی می‌گردد. در این صورت، ممکن‌گرایی در دامنه اشیای جهانهای مدل و برای صدق وضعیتهای (گزاره‌های) جهت‌مند، دارای مبنای مناسبی است.<sup>۱۱</sup>

رویکرد هیکیستی‌گرایی، رویکرد دوم، یک‌رویکرد واقعی‌گرایانه به خاص‌گرایی است.<sup>۱۲</sup> هیستیکی<sup>۱۳</sup>، نوع خاصی از خاصیت است و در ازای هر شی ممکن‌غیرواقعی - که در دامنه تعبیر ممکن‌گرایی

۱۴۵ عام‌گرایی و خاص‌گرایی جهت‌مند و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی  
(Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And  
Metaphysical possibility)

فراوان یافت می‌شود- یک‌هیكسیتی وجود دارد. این‌هیكسیتی‌ها، از آنجا که انتزاعی‌اند در همه جهانهای ممکن وجود واقعی دارند. به‌این‌ترتیب و با معرفی جایگزینی برای اشیای ممکن غیرواقعی، هیكسیتی‌گرایی، مبنایی برای صدق وضعیتهای (گزاره‌های) جهت‌مند فراهم می‌کند.

روی‌کرد سوم، انضمامی‌گرایی دیوید لویس (David K. Lewis) است. در روی‌کرد وی، جهان‌های ممکن انضمامی‌اند درست مانند جهان واقعی اشیای ممکن که در جهان واقعی ما، غیرواقعی‌اند در جهانهای ممکن دیگر وجود انضمامی دارند، درست مانند اشیای واقعی جهان ما نکته اینجاست که این جهانهای واقعی هیچگونه ارتباط زمانمند و مکانمند با جهان واقعی ما ندارند و بنابراین هیچ شی‌ای وجود ندارد که در دو جهان ممکن مختلف حضور داشته باشد یعنی اشیا محدود به جهان خودشان هستند. اما شی مفروض می‌تواند در جهان دیگر  $w'$  هم‌تا (Counterpart)،  $a'$ ، داشته‌باشد که همان نقشی را در  $w'$  ایفا می‌کند که  $a$  در جهان  $w$  در این روی‌کرد، وقتی می‌گوییم که "ممکن است مسیح (ع) فرزندی داشته‌باشد." به این معناست که جهان ممکن نظیر  $w'$  وجود دارد که در آن، هم‌تای مسیح (ع) دارای فرزندی است. به این ترتیب، انضمامی‌گرایی لویس می‌تواند مبنایی برای صدق وضعیتهای (گزاره‌های) جهت‌مند فراهم نماید.<sup>۱۴</sup>

## ۱-۲- تعریف مساله

مساله‌هایی که نویسندگان مقاله در پی پاسخ آن هستند، اینست که نخست، امکان معرفتی و امکان متافیزیکی در این رویکردها چگونه تعریف می‌شوند و پس از تعریف، چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ چه نقدهایی به دو رویکرد اصلی به مفهوم جهت‌مندی (یعنی عام‌گرایی جهت‌مند و خاص‌گرایی جهت‌مند) یا به برخی از قراینتهای آن‌ها وارد است؟ چگونه می‌توان رویکرد تازه‌ای از خاص‌گرایی جهت‌مند ارائه کرد که از نقدهای وارد بر مبری باشد؟ تعریف دقیق امکان معرفتی و امکان متافیزیکی در این رویکرد تازه چگونه است و تبیین نسبت میان این دو نوع امکان کدام است؟

## ۲- دو نوع امکان

هدف ما در این قسمت، بررسی امکان معرفتی و امکان متافیزیکی است. به‌باور نویسندگان مقاله، برای تفکیک امکان معرفتی از امکان متافیزیکی، احتیاج به معیار داریم. با یک مثال، سعی می‌کنیم معیارهایمان را ارائه کنیم. وضعیت "فوت کردن محمد خاتمی در ساعت ۲۲ دیشب ممکن است" که یک ممکن معرفتی از منظر جامعه مفروض C است را در نظر می‌گیریم. این وضعیت ممکن معرفتی، با حالت

قصدی زیر مقایسه می‌کنیم:

جامعه C: "من می‌دانم که محمد خاتمی دیشب فوت نکرده است." "من می‌دانم که وضعیت فوق با حالت قصدی شامل آن، در تناقض است اکنون وضعیت "اینکه برج میلاد، همزمان، با رنگ آبی و با رنگ سبز رنگ آمیزی می‌شود، ممکن است" را که یک ممکن منطقی است در نظر می‌گیریم. این وضعیت، با حالت قصدی زیر در تناقض نیست: جامعه C: من می‌دانم که برج میلاد همزمان، با رنگ آبی و با رنگ سبز رنگ‌آمیزی می‌شود، ممکن است." نیست.

این مثال، نخست، نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم با تشکیل یک حالت قصدی شامل وضعیت (گزاره) مفروض، تمایزی میان ممکن معرفتی و ممکن متافیزیکی فراهم کنیم و آنها را از یکدیگر بازشناسیم و دوم، برای ما روشن می‌سازد سمانتیکی که از امکان متافیزیکی حمایت می‌کند یک سمانتیک مبتنی بر دانای کل (Omniscient Person) است، اما سمانتیک امکان معرفتی، مبتنی بر دانش جامعه مفروض C، است. اکنون به شرح این دو نوع امکان می‌پردازیم:

## ۲-۱- امکان معرفتی

سه نوع امکان معرفتی قابل شناسایی است:

### ۱. امکان به خاطر جهل ما

این امکان، به خاطر عدم وجود شواهد کافی یا توجیه کافی در مورد یک وضعیت S (گزاره P) است. بنابراین، ما می‌توانیم به درستی بگوییم "ممکن است که S (P) و ممکن است که  $\sim S$  ( $\sim P$ )، ما هنوز نمی‌دانیم." به عنوان مثال، حدس گلدباخ یک نمونه از این موارد است که به درستی می‌توان خودش و نقیضش را ممکن دانست.

### ۲. امکان به خاطر عدم قطعیت کامل

در این امکان، در مورد یک وضعیت S (گزاره P)، قطعیت کامل نداریم. شاید شواهد کافی و مناسب یا توجیه کافی و مناسب برای S (P) داریم، اما همچنان می‌توانیم بگوییم: "ما می‌دانیم که ممکن است در مورد هر چیزی اشتباه کنیم؛ ممکن است هنوز در اشتباه باشیم." به عنوان مثال، چنین حرفی را می‌توان در مورد قضیه آخر فرما بیان کرد.

### ۳. امکان به خاطر خنثی بودن شواهد کیفی

نظیر ضروریهای پسینی؛ در این موارد، معمولاً به درستی هم می‌توانیم بگوییم: "وضعیت S (گزاره P) می‌توانست برقرار (صادق) باشد." و هم می‌توانیم بگوییم: "می‌توانست وضعیت S (~ گزاره P) برقرار (صادق) باشد." (Bealer, G., 2002, PP 79-80)

در مقام تعریف، تعریفهای مختلفی برای امکان معرفتی ارائه شده است. برای تعریف، نخست یک جامعه مفروض C را در نظر می‌گیریم و امکان معرفتی یک وضعیت (گزاره) را نسبت به دانسته‌های افراد جامعه C می‌سنجیم. آنچه که مسلم است اینست که امکان معرفتی یک وضعیت (گزاره)، با اجزای توصیفی موقعیت معرفتی جامعه C ارتباط مستقیم دارد. اگر جامعه C در موقعیت معرفتی یکسانی با هر دو وضعیت  $S_1$  و  $S_2$  (هر دو گزاره  $P_1$  و  $P_2$ ) قرار داشته باشد، آنگاه  $S_1$  و  $S_2$  ( $P_1$  و  $P_2$ ) برای C ممکن معرفتی است، حتی اگر  $S_1$  و  $S_2$  ( $P_1$  و  $P_2$ ) نقیض یکدیگر باشند. به عنوان مثال، وضعیت " $H_2O$  نبودن آب"، یک ممکن معرفتی است به این معنا که برای افراد جامعه C ممکن است که به لحاظ کیفی و در نسبت با ماده‌ای غیر از آب در موقعیت معرفتی ES ای باشند که اکنون اعضای جامعه C در نسبت با آب در آن موقعیت معرفتی‌اند. به عنوان مثالی دیگر، "ممکن است هسپروس، فسفروس نباشد." به این معناست که بخشها و اجزای عمومی و کاملاً توصیفی موقعیت معرفتی اعضای جامعه C، در ارتباط با سیاره ونوس که در آسمان شب و روز رویت می‌شود می‌تواند در ارتباط با دو سیاره مختلف که یکی را در آسمان شب و دیگری را در آسمان صبح ملاحظه می‌کنیم، به لحاظ کیفی اینهمان باشد. این دو مثال نشان می‌دهد که عدم تغییر بخشها و اجزای توصیفی موقعیت معرفتی جامعه C، موجب می‌شود که وضعیتهایی نظیر " $H_2O$  نبودن آب"، "هسپروس نبودن فسفروس" و... ممکن معرفتی گردند. این اجزای کاملاً توصیفی، از حالت‌های مختلف شی‌ای، نظیر حالت‌های شی‌ای سیاره رویت شده در آسمان شب و سیاره رویت شده در آسمان روز، حالت‌های شی‌ای مایعی که رودخانه‌ها و دریاها را پر کرده است و... مستقل است. (Simchen, O., 2004, PP. 530-535)

### ۲-۲- امکان متافیزیکی

در تقسیم‌بندی‌ای که ما ارائه می‌کنیم، امکان متافیزیکی از طریق امکان منطقی قابل تعریف است، یعنی تمایزی میان این دو وجود ندارد. امکان منطقی، عامترین نوع امکانست، به طوری که همه مصداق‌های امکان متافیزیکی مصداق این نوع امکانست. امکان متافیزیکی از این ایده برمی‌آید که اشیا می‌توانستند برخی از خاصیت‌های (رابطه‌های) خود را نداشته باشند و به جای آن‌ها خاصیت‌های (رابطه‌های) دیگری متمایز از خاصیت‌های (رابطه‌های) کنونی می‌داشتند. وقتی از امکان متافیزیکی وضعیت S (گزاره

(P)، سؤال می‌کنیم، ما جهانهای جایگزین را به صورت خلاف واقع (Counterfactual) تصور می‌کنیم و سپس می‌پرسیم اگر آن جهان جایگزین واقعی می‌بود، آیا وضعیت S، می‌توانست صادق باشد. (Brown, C., 2007) یعنی خاصیت P برای شی مفروض O، ممکن متافیزیکی است اگر و تنها اگر بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شرایط، شی O وجود داشته باشد و دارای خاصیت P باشد. به عنوان مثال، از آنجا که هر دو فعل خلق کردن و نابود کردن، در توانایی خداوند است، وضعیت "پایان یافتن عالم وجود، در هر لحظه از زمان (حال یا آینده)"، یک ممکن متافیزیکی است. (Kvanvig, J., 2007)

### ۳- تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی در دو رویکرد عام‌گرایی و خاص‌گرایی

#### ۳-۱- عام‌گرایی و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی

##### ۳-۱-۱- عام‌گرایی و تبیین امکان معرفتی

اگر وضعیت S (گزاره P) از آنچه که جامعه مفروض C به آن معرفت دارد، نتیجه شود، S (P) دارای ضرورت معرفتی است و اگر صرفاً با آنچه که این جامعه به آن معرفت دارد، سازگار باشد درحالی که از آن نتیجه نمی‌شود، از امکان معرفتی برخوردار خواهد بود. به بیان دیگر اگر  $\Sigma$  مجموعه وضعیتهایی (گزاره‌هایی) باشد که جامعه C به آنها معرفت دارد و وضعیت S (گزاره P) عضوی از  $\Sigma$  نباشد یعنی  $S \notin \Sigma$  (یعنی  $P \notin \Sigma$ )، آنگاه S (P) از ضرورت معرفتی برخوردار است اگر و تنها اگر S (P) نتیجه منطقی  $\Sigma$  باشد، یعنی  $S \in \Sigma$  (یعنی  $P \in \Sigma$ )، از طرف دیگر، S (P) از امکان معرفتی برخوردار است، اگر و تنها اگر رابطه سازگاری میان S (P) و  $\Sigma$  برقرار باشد، یعنی  $S \in \Sigma$  (یعنی  $P \in \Sigma$ ) که در آن، علامت  $\perp$ ، نماد تناقضست. (Robertson, T, 2008) به عنوان مثال، جامعه مفروض  $C_1$  متشکل از ده عضو را در نظر بگیرید که هیچ اطلاعاتی راجع به جنگ شمال و جنوب آمریکا ندارند. وقتی کسی از جامعه  $C_1$  سوال می‌کند که "آیا در جنگ شمال و جنوب آمریکا، آبراهام لینکلن در مقابل سیاه‌ها ایستاد و نژادپرستی را رواج داد؟" از آنجا که این جامعه هیچ اطلاعاتی راجع به این جنگ و حوادث آن ندارد، این وضعیت، به لحاظ معرفتی، با سایر دانسته‌های آن سازگارست و بنابراین، "رواج دادن نژادپرستی توسط لینکلن" برای جامعه مفروض  $C_1$  ممکن معرفتی است. به این ترتیب، مساله امکان به این مساله فرو کاسته می‌شود که آیا با افزودن یک وضعیت خاص S به یک مجموعه از وضعیت‌ها،  $\Sigma$ ، ناسازگاری به وجود می‌آید یا نه و بنابراین می‌توان از ابزار نظریه مجموعه‌ها بهره برد.

به این ترتیب، طبق تعریف،<sup>۱۵</sup> وضعیت S (گزاره P) ممکن معرفتی است اگر و تنها اگر

(۱) S توسط هیچکدام از اعضای جامعه C، به این عنوان که S برقرار نیست شناخته نشده باشد.



## (Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And Metaphysical possibility)

(۲) اگر  $a$  عضوری از جامعه  $C$  باشد آنگاه اگر  $a$  تمام آنچه که اعضای جامعه  $C$  می‌دانند را بداند نتواند براساس شواهد به این نتیجه برسد که  $S$  برقرار نیست.

روشن است که مفهوم ضرورت (امکان) معرفتی، مفهومیست که در مقایسه با مجموعه معینی از وضعیت‌هایی (گزاره‌هایی) که جامعه مفروض  $C$  به آنها معرفت دارد، تعیین شود. بنابراین، ممکن است یک وضعیت (گزاره) مشخص، نسبت به مجموعه خاصی ضروری معرفتی و نسبت به مجموعه‌ای دیگر ممکن معرفتی باشد. به عنوان مثال، فرض کنیم که در اخبار هواشناسی اعلام می‌شود که "در روز اول دیماه سال ۱۳۸۹، در شهرستان رشت باران می‌بارد". دو جامعه مفروض  $C_3$  و  $C_4$ ، به ترتیب در تهران و در رشت این خبر را می‌شنوند. از آنجا که جامعه  $C_3$  نمی‌داند که آیا در این روز باران آمده یا نه، وضعیت (گزاره) "اینکه هواشناسی در محاسبات خود اشتباه کرده است." برای جامعه  $C_3$  یک ممکن معرفتیست و از آنجا که جامعه  $C_4$  می‌داند که در این روز باران نیامده، این اظهار برای جامعه  $C_4$  یک ضروری معرفتیست.

تعریف فوق از امکان معرفتی، در بیانهای دیگری نیز آورده شده است. نظیر "وضعیت  $S$ ، برای جامعه مفروض  $C$ ، امکان معرفتی است اگر و تنها اگر هر آنچه که جامعه  $C$  به طور واضح می‌داند، نقیض  $S$  ( $\Box S$ ) را نتیجه ندهد." یا "وضعیت  $S$ ، برای جامعه مفروض  $C$  ممکن معرفتی است اگر و تنها اگر شواهد و دلایل مشخص جامعه  $C$ ، برای کنار گذاشتن  $S$ ، کافی نباشد." برخی نیز سعی کرده‌اند این مفهوم را با مفهوم پیشینی مرتبط کنند. از نظر آنها، یک وضعیت، ممکن معرفتی است اگر نتوان آنرا به صورت پیشینی کنار گذاشت، یعنی اگر نقیض آن وضعیت را نتوانیم بدون رجوع به تجربه، بسازیم.

## ۳-۱-۲. عام‌گرایی و تبیین امکان متافیزیکی

## ۳-۱-۲-۱. امکان منطقی

از آنجا که نویسندگان مقاله، ساده‌ترین سیستم منطق جهت‌مند محمولی (Simplest Quantified Modal Logic)، SQML<sup>۶</sup>، را به عنوان سیستم منطقی مورد نظر خود انتخاب می‌کنند، با فرض مفهوم "صدق منطقی"، امکان و ضرورت منطقی اینگونه تعریف می‌شود:

وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ )، ممکن منطقی است اگر و تنها اگر  $\sim S \sim P$  یک صدق یا کذب منطقی در SQML نباشد و وضعیت  $S'$  (گزاره  $P'$ ) یک ضروری منطقی است اگر و تنها اگر  $S'$  (یا  $P'$ ) یک صدق منطقی در SQML باشد.

بنابراین، اگر با اضافه کردن وضعیت (گزاره) یا مجموعه‌ای از وضعیت‌ها (گزاره‌ها) به، سیستم SQML تناقض منطقی قابل استنتاج نبود، آنگاه آن وضعیت (گزاره) یا مجموعه‌ای از وضعیت‌ها (گزاره‌ها) ممکن منطقی است. (Lowe, E. J., 1998, P. 9)

### ۳-۱-۲-۲. سه نوع ضرورت منطقی

#### ۳-۱-۲-۱. ضرورت منطقی اکید (Strictly Logical Necessity)

وضعیت S (گزاره P) یک ضروری منطقی اکید، "ضم" است اگر و تنها اگر صدق S (P) به این خاطر باشد که S (P) یا یکی از قانونهای منطق یا نتیجه منطقی قانون (های) منطق است. به عبارت دیگر، صدق S (P) تنها به خاطر ثابتهای منطقی (Logical Constants) به کار رفته در S (P) است.

#### ۳-۱-۲-۲. ضرورت منطقی باریک (Narrowly Logical Necessity)

وضعیت S (گزاره P) یک ضروری منطقی باریک، "ضم ب" است اگر و تنها اگر صدق S (P) به خاطر قانونهای منطق و نحوه تعریف ما از اصطلاحها و مفهومیهای غیر منطقی (Non-Logical) به کار رفته در آن باشد. ضروریهای مفهومی (Conceptual Necessary) نظیر "همه مرده‌ها، وفات یافته‌اند" در این رده از این تقسیم‌بندی قرار می‌گیرند. روشن است که ض م ا و ض م ب، به صورت پیشینی معرفت پذیرند.

#### ۳-۱-۲-۳. ضرورت منطقی وسیع (Broadly Logical Necessity) یا

#### ضرورت متافیزیکی

وضعیت S (گزاره P) یک ضروری منطقی وسیع، "ضم و" است اگر و تنها اگر در هر جهان ممکن منطقی (یعنی هر جهان ممکنی که در آن، قانونهای منطق برقرارست) صادق باشد.

اگر یک وضعیت (گزاره) بخواهد ممکن متافیزیکی باشد، لاجرم نباید هیچگونه تناقض منطقی در آن وضعیت موجود باشد. اما این معیار، یک معیار حداقلی است. معیار اصلی ما اینست که بینیم قانونهای متافیزیکی مورد قبول ما اجازه می‌دهد چنین وضعیتی (گزاره‌ای) وجود داشته باشد یا خیر. (Ibid, P. 11-12)

تمایز ض م و با ض م ا بر این فرض استوار است که اظهارهایی هستند که در همه جهانهای ممکن صادقند ولی یکی از قانونهای منطق یا نتیجه منطقی قانونهای منطق و یا مبتنی بر نحوه تعریف ما از اصطلاحهای غیرمنطقی نیستند.

ض م و شامل صدقهای منطق محمولی مرتبه اول، نظریه مجموعه‌ها، ریاضیات و حساب نیز می‌شود. به این ترتیب، مجموعه ض م زیر مجموعه اکید مجموعه ض م و است.<sup>۱۷</sup>

۱۵۱ عام‌گرایی و خاص‌گرایی جهت‌مند و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی  
(Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And  
Metaphysical possibility)

وقتی از امکان متافیزیکی وضعیت S (گزاره P)، سوال می‌کنیم، S (P) را به صورت واقعی تصور می‌کنیم و بررسی می‌کنیم اگر جهان آنگونه باشد آنگاه چه چیزی صادقست. پرسشهایی که از امکان معرفتی وضعیت S (گزاره P)، سوال می‌کنند، در یک شرطی اخباری مطرح می‌شوند. نظیر "اگر ماده داخل دریاچه  $X-H_2O$  باشد، آیا آن ماده "آب" است؟" (Brown, C., 2007)

اکنون به این سوال پاسخ می‌دهیم که ضرورت وضعیت (گزاره) "اینکه آب،  $H_2O$  است"، از کدام نوع است؟ این گزاره، ض م و است. زیرا علاوه بر قانونهای منطق و معنی مفهومی‌های به کار رفته در آن، تعریف ما از آب و  $H_2O$  و طبیعت خود آب نیز در صدق آن نقش دارند. بنابراین ضرورت این گزاره بیش از آنکه به خاطر شکل (Form) یا مفهومی‌های آن باشد، مبنای هست شناختی دارد. از آنجاکه طبیعت آب، یکی از دلایل صدق این وضعیت (گزاره) است و نمی‌توان به صورت پیشینی به این طبیعت معرفت یافت، این وضعیت (گزاره) یک ضروری پسینی است. از آنجاکه امکان متافیزیکی، مبتنی بر طبیعت اشیاست و فقط علوم تجربی می‌توانند اطلاعات موثق قابل اندازه‌گیری در باب طبیعت اشیا در اختیار ما قرار دهند، این نوع امکان تنها به صورت پسینی قابل معرفت است. اساساً یک قاعده عمومی تمام عیار وجود ندارد تا از طریق آن، ضرورت متافیزیکی را به صورت پیشینی دانست. (Lowe, E. J., 1998, P. 14-16)

حال، به باور نویسندگان مقاله، نکته مهمی در اینجا وجود دارد که معمولاً نادیده گرفته می‌شود و آن اینکه ما در سایه سیستم فیزیکی، به طبیعت اشیا اشراف می‌یابیم. یعنی تا وقتی که سیستمی از قانونهای فیزیکی - که تعیین کننده نسبتهای فیزیکی امور فیزیکی هستند - تدوین نکنیم نمی‌توانیم طبیعت اشیا مادی و فیزیکی را دریابیم، زیرا براساس رویکرد عام‌گرایی، امکان اتصاف هر خاصیتی به هر امری، تنها در ذیل یک قانون عام امکان پذیرست. بنابراین برای یافتن طبیعت اشیا مادی و فیزیکی، از آنجا که باید بدانیم کدام خاصیتها می‌توانند بر شی مذکور بار شوند نیازمند سیستمی از قانونهای عام فیزیکی هستیم. حال، همانگونه که در پاراگراف آمد، برای شناختن احوال متافیزیکی اشیا مادی و فیزیکی نیازمندیم تا طبیعت این اشیا را بشناسیم. بنابراین، شناخت امکان متافیزیکی اشیا مادی و فیزیکی، مستقل از قانونهای عام فیزیکی میسر نیست.

### ۳-۱-۳- عام‌گرایی و نسبت میان امکان معرفتی و امکان متافیزیکی

با تعریفی که از امکان معرفتی و امکان متافیزیکی ارائه کردیم، گزاره‌هایی هستند که ممکن متافیزیکی‌اند اما ممکن معرفتی نیستند. به عنوان مثال، برای جامعه اخترشناس مفروض  $C_2$ ، وضعیت "وجود داشتن فقط دو سیاره در منظومه شمسی" یک ممکن متافیزیکی است اما ممکن معرفتی نیست، (Robertson, T., 2008) زیرا با سایر دانسته‌های این جامعه مفروض سازگار نیست. همچنین، وضعیت (گزاره) "اینکه می‌توانست هیچ چیزی وجود نداشته باشد." یک ممکن متافیزیکی است اما یک ممکن

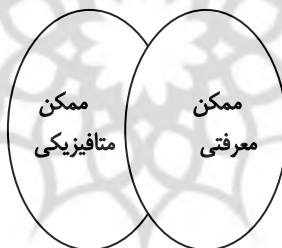
معرفتی نیست. زیرا ما به لحاظ پیشینی می‌دانیم که وجود داریم و این دانش ما، مانع از ممکن معرفتی بودن این گزاره می‌گردد. (Sorensen, R., 2009)

حال به استدلال زیر توجه می‌کنیم:

اینهمانی "آب،  $H_2O$ " است. "یک ضروری متافیزیکی است. بنابراین غیر ممکن متافیزیکی است که "آب،  $H_2O$  نیست".

همانگونه که کریپکی به ما می‌گوید، ما می‌توانستیم دلالتگر "آب" را برای ماده‌ای غیر از  $H_2O$  به کار ببریم، زیرا "اینکه آب دارای عنصر ناشناخته X نیست." یک معرفت پیشینی نیست. (Vaidya, A., 2007) از طرف دیگر، موقعیت معرفتی ما نسبت به دو وضعیت "اینکه آب،  $H_2O$  است." و "اینکه آب،  $H_2O$  نیست."، دستکم زمانی که اطلاع از این وضعیت پسینی نداریم که "آب،  $H_2O$  است"، یکسانست. یعنی، "آب،  $H_2O$  نیست." یک ممکن معرفتی است.

به باور نویسندگان مقاله، این استدلال نشان می‌دهد که یک وضعیت (گزاره)، ممکن معرفتی است در حالیکه ممکن متافیزیکی نیست. بنابراین، با توجه به این دو مثال، نسبت میان ممکن معرفتی و ممکن متافیزیکی نسبت عام و خاص من‌وجه است. شکل زیر نشان دهنده این نسبت است.



حال، به باور ما، اگر مبنای سمانتیکی امکان معرفتی و امکان متافیزیکی یکسان باشد، یعنی اگر سمانتیک غیر دانای کل را برای تعیین امکان متافیزیکی اختیار کنیم، از آنجا که امکان معرفتی وابسته به مجموعه  $\mathcal{E}$ ، دانش جامعه  $C$ ، است و مجموعه  $\mathcal{E}$  یا براساس قانونهای منطق گرد آمده، یا قانونهای متافیزیک یا قانونهای طبیعت یا، امکان معرفتی می‌تواند متافیزیکی یا منطقی یا طبیعت یا... باشد. یعنی با اتخاذ مبنای سمانتیکی یکسان برای امکان معرفتی و امکان متافیزیکی، تقسیم‌بندی امکان معرفتی و امکان متافیزیکی، مرزبندی دقیقی ندارد.

### ۳-۱-۳. تعریف امکان معرفتی و امکان متافیزیکی در یک فرمول

اکنون فرمولی ارائه می‌کنیم که با استفاده از آن، می‌توان همه انواع امکان را فرمول‌بندی کرد:

۱۵۳ عام‌گرایی و خاص‌گرایی جهت‌مند و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی  
(Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And  
Metaphysical possibility)

وضعیت  $S$ ، ممکن است اگر و تنها اگر نقیض  $S$  ( $\sim S$ ) از  $\Sigma$ ، انتاج نشود. در این فرمول،  $\Sigma$ ، مجموعه‌ای از قانونهاست و مفهوم انتاج نیز وابسته به نوع امکان مورد سوال. براین اساس، عبارت "وضعیت  $S_1$ ، ممکن منطقی است." اینگونه تعریف می‌شود که مجموعه  $\Sigma$ ، مجموعه اصل موضوعه‌های (قانونهای) سیستم SQML و مفهوم انتاج به صورت استنباط براساس قواعد استنتاج قیاسی تعریف می‌شود. عبارت "وضعیت  $S_3$ ، ممکن معرفتی است." نیز به صورت زیر تحلیل می‌شود که مجموعه  $\Sigma$ ، مجموعه وضعیتهایی است که برای جامعه مفروض  $C$ ، شناخته شده است. ممکن است این مجموعه، شامل اصل موضوعه‌های منطقی نباشد. این مفهوم انتاج- که ما آنرا انتاج معرفتی می‌نامیم - به صورت زیر تعریف می‌شود:

وضعیت  $S_i$ ، یک انتاج معرفتی از مجموعه  $\Sigma$  است اگر و تنها اگر یا  $S_i$  عضوی از  $\Sigma$  باشد و یا هر عضوی از جامعه  $C$  نظیر  $a$  را که در نظر بگیریم اگر  $a$  همه وضعیتهای  $\Sigma$  را بداند، آنگاه  $a$  بتواند  $S_i$  را نیز بداند.

به باور نویسندگان مقاله، این فرمول نشان می‌دهد که اگر رویکرد عام‌گرایی اتخاذ گردد، با تمام تمایزی که میان امکان معرفتی و امکان متافیزیکی وجود دارد می‌توان به لحاظ صوری آن‌ها را در یک ساختار واحد گنجانده.

### ۳-۲. نقد رویکرد عام‌گرایی و برخی از قرائتهای خاص‌گرایی و ارائه رویکرد جدیدی از خاص‌گرایی

#### ۳-۲-۱. نقد رویکرد عام‌گرایی

به باور ما، نقدهای ذیل بر رویکرد عام‌گرایی واردست:

۱. در عام‌گرایی، هویت جهت‌مند یک‌شی - که از طریق فضایی که قانونهای عام مرتبط با نوع امکان مورد سوال برای شی باز می‌گذارند (درجه آزادی) و محدودیتهایی که این قانونها برای شی ایجاد می‌کنند استنتاج می‌شود - بخشهای زیادی دارد که تیره و نا معلومند. به همین دلیل است که امر مشخصی در میان برخی از فیلسوفان ممکن و در میان برخی دیگر از فیلسوفان غیر ممکن تلقی می‌شوند.

۲. با اتخاذ رویکرد خاص‌گرایی، دیگر مجبور نیستیم که هم مصداقی امر پیشینی و امر ضروری را بپذیریم<sup>۱۸</sup> و می‌توانیم به این سمت حرکت کنیم که نسبت میان حالتها و اموری که آن حالتها درباره آن‌ها هستند به جای آنکه امکانی (contingent) باشند، ضروری گردند.

۳. عام‌گرایی هرگونه درک از معنای امکان را منوط به درک از قانونهای عام می‌کند اما به نظر می‌رسد ما به لحاظ شهودی، درکی از معنای امکان داریم، حتی اگر درکی از قانونهای عام نداشته باشیم.

۴. وقتی عام‌گرایی در کنار پیش فرضهای دیگری نظیر پیش فرض "نسبی‌گرایی درباره محتوا"<sup>۱۹</sup> قرار گیرد، نتایج ناخوشایندی خواهد داشت. به‌عنوان مثال، فرض کنیم که در یک حادثه ناشناخته کیهانی، عنصر "طلا" ناپدید گردد. گویی اینکه از آغاز چنین عنصری وجود نداشته است. با این فرض، وضعیت "زرد بودن طلا" را در نظر می‌گیریم؛ برای موقعیت معرفتی من غیر ممکن است که در مواجهه با این وضعیت، در همان موقعیت معرفتی‌ای باشم که طلا در طبیعت یافت می‌شد. زیرا اهمیت و اعتبار این وضعیت به این است که این وضعیت راجع به چه چیزی در طبیعت بحث می‌کند. وقتی "طلا" وجود نداشته باشد، وضعیت "زرد بودن طلا" فاقد محتواست و وقتی وضعیت مذکور فاقد محتوی باشد، هیچ حالتی تعیین نمی‌گردد. بنابراین در صورت فقدان طلا، وضعیت "زرد بودن طلا" نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. این نکته می‌تواند موجب شود تا در طرفداران رویکرد عام‌گرایی، این‌نگرانی بروز کند که وقتی ادعا می‌شود که در صورت فقدان طلا، هیچ اندیشه‌ای مبنی بر زرد بودن طلا وجود نخواهد داشت آنگاه برخی از قانونهای عام - که در آن از زرد بودن طلا بحث شده - نقض می‌گردند.

### ۳-۲-۲ نقد برخی از قراینتهای خاص‌گرایی

در رویکردهای ممکن‌گرایی و هیگسیتی‌گرایی، مفهوم جهت‌مندی به عنوان یک مفهوم ابتدایی (Primitive) تلقی شده است و به این معنا، از مصداقهای ابتدایی‌گرایی (Primitivism) است. در حقیقت، هدف اصلی خاص‌گرایی، به‌خصوص در شکل ابتدایی‌گرایانه آن، اینست که از طریق امور واقع مبنایی برای نسبت دادن خاصیت‌های (رابطه‌های) جهت‌مند به هویت‌های مختلف فراهم نماید. در رویکردهای ابتدایی‌گرایانه، با فرض مفهوم جهت‌مندی به عنوان یک مفهوم ابتدایی، سعی می‌شود از طریق وضعیت‌ها یا موقعیت‌ها جهت‌مند، جهان‌های ممکن و سایر اجزای هست شناختی آن‌ها برساخته شود. در آنها، جهان‌های ممکن به‌عنوان موارد خاصی از اموری نظیر وضعیت‌ها یا موقعیت‌ها تلقی می‌شوند. امکان، نخست برای تمامی نمونه‌های اموری نظیر وضعیت، موقعیت یا، به عنوان جهت‌مندی ابتدایی، تعریف می‌شود و در مرحله بعد، جهان‌های ممکن به عنوان نمونه‌های ممکن و حداکثری (Maximal) از وضعیت‌ها، موقعیت‌ها یا... تعریف می‌گردد. در حقیقت، در این رویکردها، از یک طرف، جهان‌ها و خاصیت‌های اساسی آن‌ها برحسب جهت‌مندی پیشینی‌ای تعریف می‌شوند که به وضعیت‌ها (گزاره‌ها) اعمال می‌گردند و از طرف دیگر، مفهوم جهت‌مندی غیرقابل تحلیل و غیرقابل فرو کاهش است. این شیوه تعریف از پایین به بالا، منشا مشکلاتی است که موجب می‌شود تا رویکردهای ابتدایی‌گرایی دچار نوعی بی‌مبنایی (Ungroundedness) گردد. زیرا آنچه که موجب می‌شود  $w$  یک جهان ممکن باشد<sup>۲۰</sup> بستگی به صدق وضعیت‌های (گزاره‌های) جهت‌مندی دارد که صدق آن‌ها نمی‌تواند به‌گونه‌ای تلقی کرد که بر پایه امور واقع مبنایی‌ای بنا شده باشند که خود این امور واقع مبنایی، بخشی از جهان  $w$  اند. وضعیت "اینکه ممکن است مسیح (ع) فرزندى داشته باشد" را در جهان واقعی ( $w^a$ ) در نظر می‌گیریم. صدق این وضعیت در  $w^a$  بستگی

(Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And  
Metaphysical possibility)

به وجود جهان ممکن نظیر  $w'$  دارد که وضعیت "اینکه مسیح (ع) فرزندی داشته باشد." در  $w'$  صادق باشد. اما آنچه که  $w'$  را یک جهان ممکن می‌سازد صدق وضعیت جهت‌مند نخستین است. یعنی وجود جهان ممکن  $w'$  بستگی به صدق وضعیت جهت‌مند مذکور دارد و صدق وضعیت جهت‌مند مذکور به وجود جهان ممکن  $w'$  و امور واقع مبنایی‌ای که خود این امور واقع مبنایی، بخشی از جهان  $w'$  اند وابسته است.<sup>۲۱</sup> به این ترتیب، اگر ابتدایی‌گرایان در پی آن هستند که از طریق جهانهای ممکن، تحلیلی برای مفهوم جهت‌مندی ارائه کنند، دچار دور (Circularity) است، زیرا برای اینکه جهانهای ممکن را بفهمیم باید پیشتر، از مفهومی درک داشته باشیم که جهانها را برای تحلیل و تعیین آن مفهوم خلق و معرفی کرده‌ایم.<sup>۲۲</sup> بنابراین، از نظر سمانتیکی، سمانتیک ارائه شده توسط این رویکردهای ممکن‌گرایی و هیکیستی‌گرایی، نه تنها بینشی برای مبنادهی به ما نمی‌دهد، بلکه هست‌شناسی ما را با "اشیایی بی‌پوده" پر می‌کند.

## ۳-۲-۳ ارائه رویکرد جدیدی از خاص‌گرایی

به این ترتیب، تا به اینجا دیدیم که از یک طرف رویکرد ابتدایی‌گرایی قادر نیست مبنایی برای صدقهای جهت‌مند بیابد و از طرف دیگر انضمامی‌گرایی لوییس، تنها روش قابل دفاعی است که در فراهم کردن مبنایی برای صدقهای جهت‌مند موفق است. به باور نویسندگان مقاله، بنابراین باید به دنبال قرابتی از خاص‌گرایی باشیم که در میانه فاصله بین ابتدایی‌گرایی و انضمامی‌گرایی لوییس قرار گیرد. به باور مولفها، برای این کار، از جهان ممکن آغاز می‌کنیم و مفهوم "جهان ممکن بودن" را به عنوان یک مفهوم جهت‌مند ابتدایی و تعریف نشده - که بر  $w$  اعمال می‌شود - فرض می‌کنیم. در این قرابت، جهانهای ممکن روشهای حداکثری‌ای هستند که در آنها، امور (اشیا، وضعیتها، گزاره‌ها و...) به صورت یک کل و یک پیکربندی (Configuration) کامل، می‌توانند باشند. این "به صورت یک کل" بودن، هم در نسبت میان این امور (اشیا با وضعیتها و...) با خودشان (اشیا با اشیا، وضعیتها با وضعیتها و...) است و هم در نسبت با سایر امور (اشیا با وضعیتها، اشیا با گزاره‌ها و...). به این ترتیب، در تعریف جهانهای ممکن، مفهوم امکان و مفهوم حداکثری بودگی، در یک جهت‌مندی ابتدایی منفرد، به یکدیگر پیوند می‌خورند. آنگاه وضعیتهای (گزاره‌های) منفرد، ممکن تلقی می‌شوند اگر توسط امور واقع دستکم یکی از جهانهای ممکن، صادق باشند.

با این رویکرد، هم می‌توان جهت‌مندی گزاره‌ای را به صورت غیر دوری و بر حسب صدق در یک جهان ممکن تعریف کرد و هم شهود ابتدایی‌گرایی - که بر اساس آن، جهت‌مندی، قابل تحلیل و فرو کاهش نیست - را حفظ نمود. همانطوریکه گفته شد، این رویکرد، یک رویکرد خاص‌گرایانه است زیرا برای مبنادهی صدقهای جهت‌مند، از امور واقع مبنایی جهانهای ممکن بهره می‌بریم. اگر بخواهیم این ایده را در یک سمانتیک صوری ارائه کنیم، می‌توانیم جهان ممکن مفروض  $w$  را به مثابه تابعی ببینیم که بر روی رده  $R$  از خاصیتها و رابطه‌ها عمل می‌کند. البته، این تعبیر به این معنا نیست که هر تابعی با

خاصیتی نظیر این، یک جهان را بازنمایی می‌کند، زیرا می‌توان دو خاصیت  $P_1$  و  $P_2$  را در نظر گرفت که در رده  $R$  از  $w'$  وجود دارند اما هرگز در یک جهان ممکن وارد نمی‌شوند، بنابراین و با این شرایط،  $w'$  وجود نخواهد داشت. به این ترتیب، یک وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ )، در یک جهان ممکن مفروض  $w'$  برقرارست (صادقست) یا به عبارت دیگر،  $S$  (گزاره  $P$ ) در جهان  $w$  ممکن است اگر و تنها اگر  $S$  (گزاره  $P$ ) پیکربندی‌ای از خود ارائه کند که نشان دهد بخشی از جهان  $w'$  است. برای وضعیت‌های (گزاره‌های) مولکولی نیز وضع به همین منوال است.

برای تشخیص اینکه وضعیت  $S$ ، یک وضعیت واقعی است یا نه نیز به جای اینکه خود وضعیت را مورد کنکاش قرار دهیم می‌سنجیم تا ببینیم آیا  $S$  بخشی از جهان واقعی است یا خیر. به همین ترتیب، برای تشخیص امکان یک وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ ) مفروض، می‌سنجیم تا ببینیم آیا  $S$  (گزاره  $P$ ) بخشی از یک روش است که امور، در آن روش به صورت یک کل، می‌توانند باشند یا خیر.

در این قرایت از خاص‌گرایی، از یک طرف، جهت‌مندی به عنوان یک مفهوم ابتدایی در فرازبان حفظ می‌شود و از طرف دیگر، این قرایت قادر است تحلیلی از جهت‌مندی گزاره‌ای فراهم نماید. در عین حال، خاص‌گرایی به عنوان شرط صدق برای وضعیت‌های (گزاره‌های) جهت‌مندی حفظ می‌شود که نشان می‌دهند چگونه صدق این وضعیت‌ها (گزاره‌ها) به امور واقع جهت‌مند مبنایی وابسته است.

### ۳-۳ خاص‌گرایی و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی

#### ۱-۳-۳ مفهوم فراسازی

فراسازی (Conceiving)، در معنای عام، یک فعالیت ذهنی (Mental Act) است که در خلال آن، می‌توانیم با به کارگیری کلمه‌ها یا مفاهیم یا تصاویر حسی، سناریوهایی را در برابر چشمان خود شکل دهیم. این سناریوها می‌توانند شامل امور (اشیا، وضعیت‌ها، گزاره‌ها، موقعیت‌ها و ...) واقعی یا غیرواقعی باشند. به نظر می‌رسد این توانایی مبتنی بر تجربه‌های شخصی، اعم از تجربه‌های بیرونی و آفاقی (Objective) و تجربه‌های درونی و انفسی (Subjective)، است. این تجربه‌ها، ابزار لازم برای فراسازی را در اختیار فرد قرار می‌دهد.

یک روش متداول برای تعریف فراساختنی‌بودگی (Conceivability)، استفاده از مفهوم انگارپذیربودگی (Imaginability) است. استفان یابلو (Stephen Yablo) یکی از کسانی است که از این روش تعریف استفاده می‌کند. طبق تعریف وی، یک وضعیت برای شخص  $A$  فراساختنی است اگر شخص  $A$  بتواند موقعیتی<sup>۳۳</sup> را انگار کند که براساس آن موقعیت،  $A$  از سر صدق، آن وضعیت (گزاره) را باور داشته باشد. به عبارت دیگر، وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ )، برای شخص  $A$  فراساختنی است اگر و تنها اگر شخص  $A$  بتواند جهان ممکن نظیر  $w$  را به گونه‌ای انگار کند که  $A$  از  $w$  برای احراز  $S$  (Verify)  $P$  استفاده نماید (26. P 1993, S Yablo).



## (Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And Metaphysical possibility)

در این تعریف، یابلو از سه مفهوم "انگار کردن"، "جهان ممکن" و "احراز یک وضعیت (گزاره)" بهره‌می‌برد. از نظر وی:

نخست، برای انگار کردن یک وضعیت (گزاره)، شخص انگارکننده باید قادر باشد که اشیای مورد ارجاع در آن وضعیت (گزاره) را با این منظر که چه خاصیت قابل تعیینی دارند در ذهن خود بسازد. به عنوان مثال، برای انگار کردن یک شی مادی، کفایت شی‌ای را در ذهن خود بسازد که دارای خاصیتی نظیر "وزن داشتن" یا "بعد داشتن" است. یعنی نیاز نیست شی را با وزن یا بُعد مشخصی را در ذهن خود بسازد بلکه صرف داشتن وزن یا بُعد برای انگارش (Imagining) یک شی مادی کفایت می‌کند. (Ibid.)

دوم، جهان ممکن، یک هویت انتزاعی است که بازنمایشی (Representation) از روشی است که یک جهان، در معنای متافیزیکی، می‌تواند باشد. روشی که از هر لحاظ (به لحاظ مکانی، زمانی، هست‌شناختی و...) کامل است. (Ibid, P 28)

سوم، یک جهان  $w$ ، وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ ) را محرز می‌کند اگر  $S$  ( $P$ ) یک توصیف صادق از  $w$  باشد (Ibid, P.29). به عبارت دیگر، جهان  $w$ ، وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ ) را محرز می‌کند اگر و تنها اگر  $w$  یک جهان واقعی بشود، وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ ) صادق گردد.

به‌باور نویسندگان مقاله، نکته‌ای که در تعریف یابلو مبهم مانده اینست که مفهوم "احراز" چندان دقیق نیست و نیاز به دقت بیشتری برای تعریف آن است. اکنون، ما می‌توانیم براساس رویکرد خاص گرابانه‌ای که اختیار نمودیم، تعریف یابلو از فراساختنی‌بودگی را اینگونه تدقیق نماییم که:

وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ ) برای شخص  $A$  فراساختنی است اگر و تنها اگر  $A$  بتواند جهان ممکن نظیر جهان  $w$  را به گونه‌ای انگار کند که  $S$  ( $P$ ) متعلق به جهان  $w$  باشد. یعنی، مفهوم "احراز" را به صورت مفهوم "تعلق داشتن" تبیین کنیم.

نکته آخری که در باب فراسازی اضافه می‌کنیم اینست که فراسازی یک امر، کاملاً با سطح دانش شخص متناسب است. به عنوان مثال، اگر شخص  $A$  میز کار چوبی رنگ من را ببیند، تا وقتی که نمی‌داند، این میز از چوب نراد ساخته شده، می‌تواند مصداق یافته بودن وضعیت "از چوب بلوط ساخته شده را میز کار من" را فراسازد. اگر این وضعیت مصداق یابد آنگاه با فراسازی آن، همه وضعیتهای مرتبط با آن - که ممکن متافیزیکی اند فراسازی می‌شوند. به عنوان مثال، وضعیت "قهوه‌ای رنگ بودن میز کار ساخته شده از چوب بلوط من" می‌تواند یکی از این وضعیتهای مرتبط باشد. اما به محض اینکه این شخص بداند که در وضعیت واقعی، این میز از چوب نراد ساخته شده آنگاه دیگر قادر نخواهد بود وضعیت گفته شده را فراسازی کند.

### ۲-۳-۳. جهان‌های ممکن معرفتی و جهان‌های ممکن متافیزیکی

اگر بپذیریم که جهان‌های ممکن روش‌های حداکثری‌ای هستند که در آنها، امور به صورت یک کل و یک پیکربندی کامل، می‌توانند باشند و اگر بپذیریم که یک جهان ممکن  $w$  واقعی است اگر و تنها اگر  $w$  به عنوان حالت ممکن از جهان واقعی، مصداق یافته باشد آنگاه، جهان‌های ممکن معرفتی، روش‌های تام حداکثری‌ای هستند که جهان واقعی نخست، به صورت یک کل و یک پیکربندی کامل، می‌تواند باشد و دوم، به‌طور منسجم فراسازی گردد. در مقابل، جهان‌های ممکن متافیزیکی، روش‌های تام حداکثری‌ای هستند که جهان انضمامی می‌توانست نخست، به صورت یک کل و یک پیکربندی کامل و دوم، به‌طور راستین (Really) باشد. از نگاهی دیگر، جهان‌های ممکن معرفتی خاصیت‌های تام حداکثری‌ای هستند که جهان واقعی را می‌توان به‌عنوان مصداق آن خاصیت‌ها فراساخت و جهان‌های ممکن متافیزیکی خاصیت‌های تام حداکثری‌ای هستند که جهان واقعی می‌توانست مصداق ببخشد.

تفاوت این دو روش روشن است، اما ممکن است این سوال مطرح می‌شود که تفاوت این دو نوع خاصیت کدامست؟ برای پاسخ یک شی معمولی و متعارف  $O_1$  را در نظر می‌آوریم. برای  $O_1$ ، مجموعه  $MP_1$  از خاصیت‌ها وجود دارد که  $O_1$  می‌توانست داشته باشد و مجموعه  $MP_1$  از خاصیت‌ها وجود دارد که  $O_1$  نمی‌توانست داشته باشد. اما برخی از خاصیت‌های مجموعه  $MP_1$  به‌گونه‌ای هستند که می‌توان آن خاصیت‌ها را برای شی  $O_1$  فراساخت. این خاصیت‌ها را به مجموعه  $MP_1$  اضافه می‌کنیم و مجموعه حاصل را  $EP_1$  می‌نامیم. حال اگر به جای اینکه فقط یک شی  $O_1$  را بررسی کنیم، همه اشیای معمولی و متعارف را در نظر بیاوریم و مجموعه  $MP$  و  $MP'$  را برای این مجموعه اشیای تشکیل دهیم، آنگاه مجموعه  $MP$ ، مبین جهان ممکن متافیزیکی برای این مجموعه از اشیای معمولی است. در این حالت نیز برخی از خاصیت‌های مجموعه  $MP'$  نیز وجود دارند که می‌توان آنها را برای اشیای معمولی و متعارف فراسازی کرد. اگر این خاصیت‌ها را به مجموعه  $MP$  اضافه کنیم و مجموعه حاصل را  $EP$  بنامیم آنگاه این مجموعه اخیر، مبین جهان ممکن معرفتی برای اشیای معمولی است.

### ۳-۳-۳. امکان معرفتی و امکان متافیزیکی

حال که با اتخاذ رویکرد جدید خاص گرایانه به امکان و با استفاده از مفهوم فراسازی، توانستیم جهان‌های ممکن معرفتی و جهان‌های ممکن متافیزیکی را تعریف نماییم ادعا می‌کنیم که یک امر ممکن معرفتی، بازنمایاننده دستکم یکی از روش‌ها یا حالت‌هایی است که یک جهان ممکن معرفتی را تشکیل می‌دهند و یک امر ممکن متافیزیکی، بازنمایاننده دستکم یکی از روش‌ها یا حالت‌هایی است که یک جهان ممکن متافیزیکی را تشکیل می‌دهند

## (Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And Metaphysical possibility)

اکنون جهان واقعی  $W^a$  را در نظر می‌گیریم. برای  $W^a$ ، مجموعه‌ای از حالت‌های ممکن معرفتی وجود دارد که هر کدام آن‌ها می‌توانند به‌طور منسجم و به‌عنوان یک حالت مصداق یافته فراسازی شوند. فرض می‌کنیم،  $W^1$  متعلق به این مجموعه باشد، اگر  $W^1$  مصداق یابد آنگاه  $W^1$  وجود دارد که به لحاظ متافیزیکی (و معرفتی)، ممکن است. یعنی اگر  $W^1$  مصداق یابد آنگاه  $W^1$  می‌تواند خاصیتی باشد که جهان واقعی، می‌توانست به‌طور راستین داشته باشد. همچنین در ازای  $W^1$ ،  $W^1$  وجود دارد که به لحاظ متافیزیکی (و معرفتی)، ممکن است، یعنی اگر  $W^1$ ، مصداق یابد، آنگاه  $W^1$  به لحاظ متافیزیکی (و معرفتی)، ممکن است. به این ترتیب، در ازای  $W^1$ ، سیستمی از امکان متافیزیکی فراهم می‌آید که به‌طور منسجم فراساختنی‌اند. این فرآیند را می‌توان برای  $W^2$ ،  $W^3$  و ... ادامه داد و با گردآوری همه این سیستمها (ی حاصل از  $W^1$ ،  $W^2$ ،  $W^3$  و ...)، مجموعه‌ای از سیستم‌های ممکن متافیزیکی (و معرفتی) فراهم می‌آید. به این ترتیب، می‌توانیم یک امر ممکن متافیزیکی اینگونه شناسایی کنیم که:

برای اینکه یک‌حالت برای جهان واقعی، ممکن متافیزیکی باشد، آن حالت جهان واقعی، باید عضو دستکم یکی از این سیستم‌های ممکن متافیزیکی (و معرفتی) باشد.

اکنون روشنست که اگر بخواهیم برای تبیین امکان متافیزیکی، صرفاً از طریق مفهوم فراساختنی بودگی اقدام کنیم دچار اشتباه خواهیم شد. زیرا پیش از آنکه ما چیزی در مورد جهان واقعی بدانیم، حالت‌های ممکن معرفتی زیادی از جهان واقعی وجود دارند که ممکن حقیقی (Genuinely Possible) به نظر می‌رسند و بنابراین در لیست امکان متافیزیکی قرار می‌گیرند. اما هر چقدر که دانش ما از جهان واقعی فزونی می‌یابد، این لیست کوچک و کوچکتر می‌شود. به‌عنوان مثال، ما براساس استدلال مارکوس بارکان (Barcan C. R., 1947:12-15) و به‌صورت پیشینی، می‌دانیم که اگر دو شی (نظیر هسپروس و فسفروس) با یکدیگر اینهمان (ناهمان) باشند، ضرورتاً اینهمانند (ناهمانند). اما اینکه بفهمیم آیا آن‌ها با یکدیگر اینهمان (ناهمان) هستند یا نه، به کشف‌های تجربی احتیاج داریم.<sup>۳۴</sup> و این یعنی، گاهی برای اینکه بدانیم چه وضعیتهایی ممکن (غیرممکن) هستند نخست باید پی ببریم که چه وضعیتهایی در جهان واقعی برقرار (نابرقرار) هستند. بنابراین، برای اینکه راه مطمئنی به امکان متافیزیکی فراهم کنیم، لازمست معرفت به امور واقعی (از جهان واقعی) را به‌مفهوم فراساختنی بودگی اضافه کنیم. به‌عنوان مثالی دیگر، شی مفروض "آب"، یعنی مایعی که در رودها، دریاها و ... جریان دارد و ما به‌طور روزمره با آن در ارتباطیم، را در نظر می‌گیریم. برای این شی، مجموعه‌ای از خاصیتها نظیر "بخار شدن"، "جامد شدن" و ... وجود دارند که ممکن متافیزیکی‌اند و با استفاده از بخش پیشین، مجموعه  $MP_1$  را تشکیل می‌دهند. حال، فرض کنیم در طی یک کشف تجربی، متوجه شدیم پیوند تازه‌ای در علم شیمی وجود دارد که با آن پیوند، عنصر جدید و ناشناخته X، با اتم اکسیژن مولکول آب پیوند دارد. به‌این ترتیب، فرمول

آب، به جای  $H_2O$ ،  $X-H_2O$  است. در این صورت، مجموعه‌ای از خاصیتها نظیر " $X-H_2O$  بودن"، " $CO_2$  بودن" نیز وجود دارند که آب، در شرایط کنونی، نمی‌تواند داشته باشد و این خاصیتها و نظایر آنها، مجموعه  $MP'_1$  را تشکیل می‌دهند. حال، هر دو خاصیت فوق، برای شی مفروض آب فراساختنی هستند اما دانش تجربی ما از خاصیتهای کنونی آب، مانع می‌شود که خاصیت " $CO_2$  بودن" وارد مجموعه  $EP_1$  گردد.

### ۳-۳-۴. خاص‌گرایی و نسبت میان امکان معرفتی و امکان متافیزیکی

به باور نویسندگان مقاله، با تعریفی که از امکان معرفتی و متافیزیکی ارائه کردیم، هر ممکن متافیزیکی یک ممکن معرفتی است، زیرا اگر مجموعه  $MP$  و مجموعه  $EP$  را برای هر شی مفروض تشکیل دهیم، براساس آنچه که در ۳-۳-۱ تا ۳-۳-۳ آوردیم، مجموعه  $MP$  زیرمجموعه مجموعه  $EP$  است. شکل زیر، گویای این نسبت است.



### نتیجه‌گیری

ما توانستیم دو رویکرد عام‌گرایی و خاص‌گرایی را تبیین کنیم و نشان دهیم که چگونه عام‌گرایی بر مبنای قانونهای عام و بدون توجه به امور جزوی و خاص‌گرایی بر مبنای توجه به شرایط واقعی امور جزوی و بدون توجه به قانونهای عام تبیین می‌گردند. نشان دادیم که انتقادهایی بر رویکرد عام‌گرایی واردست و قرائتهای موجود خاص‌گرایی نیز نیاز به اصلاح دارند. در این راستا قرائت جدیدی از خاص‌گرایی ارائه کردیم که با ابتدایی‌گرایی نیز سازگارست. در انتها، با استفاده از قرائت جدید از خاص‌گرایی، تعریفی از امکان معرفتی و امکان متافیزیکی فراهم نمودیم که ملهم از دو منظر هست‌شناختی و معرفت‌شناختی است. این تعریف، نشان می‌دهد که نسبت میان مصداقهای امکان معرفتی و امکان متافیزیکی، یکی از تفاوت‌های مهم دو رویکرد عام‌گرایی و خاص‌گرایی است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان "منطق جهت‌مند و معرفت‌شناسی گزاره‌های آن" است.
- ۲- از آنجاکه دو مفهوم جهت‌مندی امکان و ضرورت، براساس تعریف قابل تبدیل به یکدیگرند، ما تنها در مورد یکی از این دو مفهوم، مفهوم امکان، بحث می‌کنیم و در صورت لزوم، بحث را به مفهوم دیگر، مفهوم ضرورت، بسط دهیم.
- ۳- یعنی صفت F، جزو آن دسته از صفاتی است که تعیین می‌کند، شی O، چگونه شی‌ای است.
- ۴- نک پاورقی از این منبع:  
(Fine, Kit, Essence and Modality, Philosophical Perspectives, viii, 1994: 1- 16)
- ۵- منظور از خنثی، یعنی بی‌تفاوتی نسبت به اوضاع و احوال و شرایطی که آن امر در سیاق (Context) فعلی خود دارد.
- ۶- این قانون عام می‌تواند به این صورت بیان شود که "قانونهای منطق ضروری‌اند."
- ۷- جوزف آلمگ (Joseph Almog) از قایلین رویکرد خاص‌گرایانه است، نک. (Almog, J., 1996, PP. 413-33, Simchen, O., 2004, 537 P)
- ۸- مگر با شرایطی که برای توجیه خود موضوع مورد مطالعه رخ می‌دهند.
- ۹- فیلسوفانی مانند کیت دنلن، دیوید کاپلان، کریبکی، روث بارکان مارکوس و هیلاری پاتنم از طرفداران این نوع تعیین محتوای برای یک اصطلاحند. نک. (Simchen, O., 2004, PP.528-9)
- ۱۰- بحث جهت‌مندی، بحثی جدید و قرن بیستمی است، با وجود این، ما معتقدیم که رنه دکارت در زمره خاص‌گرایانی قرار دارد که از منظر معرفت‌شناختی، سعی کرده تا مفهوم امکان را از مفهوم فراساختنی‌بودگی انتاج کند. این نحوه‌های استنتاج را می‌توان در تاملات ششم دکارت یافت. همچنین برای یک صورتبندی مناسب از این نحوه‌های استنتاج، نک (Conceivings, Cartesian, J Jones, 2004, Metaphysica, PP 1, No 5, V 135-41)
- ۱۱- این رویکرد، یک رویکرد ممکن‌گرایانه به خاص‌گرایی است برای آشنایی تفصیلی با رویکردهای ممکن‌گرایانه، نک امیرخانلو، مجتبی؛ ۱۳۸۷.
- ۱۲- پلاتینگا از قایلین اصلی این رویکرد است. نک (Plantinga, A, 1979, PP. 253-273)
- ۱۳- طبق تعریف، خاصیت E یک هیکیسیتی (Haecceity) است اگر و تنها اگر نخست، ممکن باشد که x، خاصیت E را به طور ذاتی، مصداق یافته کند و دوم، ضرورتاً، هیچ شی‌ای غیر از x نمی‌تواند E را

مصدق یافته کند. واژه هیکیستی نخستین بار توسط دانس اسکاتس (Duns Scotus) به کار گرفته شده و برای نشان دادن آن چیزی که شی بودن شی  $O$ ، به آن وابسته است یعنی ذات فردی شی  $O$  هیکیستی‌گرایی، رویکردی است که معتقدست این مفاهیم فردی وجود دارند.

۱۴- البته تمایز بارزی میان رویکرد انضمامی‌گرایی لوییس با سایر رویکردهای خاص‌گرایی وجود دارد. در رویکرد لوییس، مفهوم جهت‌مندی، به امری غیرجهت‌مند تحلیل می‌شود. زیرا از نظر لوییس، جهانهای ممکن، ابتدایی و غیرجهت‌مند هستند. یعنی نزد لوییس مفهوم جهت‌مندی یک مفهوم ابتدایی نیست. در حالیکه در دو رویکرد ممکن‌گرایی و هیکیستی‌گرایی، جهت‌مندی، یک مفهوم ابتدایی و غیرقابل فرو کاهش به یک مفهوم غیرجهت‌مند است. در این دو رویکرد، جهانهای ممکن و سایر اجزای هست شناسی، برحسب مفهوم غیر قابل فرو کاهش جهت‌مندی بر ساخته می‌شوند. منظور از تحلیل یا فرو کاهش یک مفهوم جهت‌مند به یک مفهوم غیرجهت‌مند، اینست که با استفاده از عبارتهایی که هم غیرجهت‌مندند و هم مصداقی (Extensional)، تعبیری از عبارتهای جهت‌مند ارائه کنیم.

۱۵- تعریف فوق از امکان‌معرفتی، در بیانهای دیگری نیز آورده شده است نظیر:

۱. "وضعیت  $S$  برای جامعه مفروض  $C$ ، امکان‌معرفتی است اگر و تنها اگر هر آنچه که جامعه  $C$  به طور واضح می‌داند، نقیض  $S$  ( $\square S$ ) را نتیجه ندهد." نک.

Rysiew, P, Epistemic Contextualism, Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2007.

<http://www.science.uva.nl/~seop/entries/contextualism-epistemology/>

۲. "وضعیت  $S$ ، برای جامعه مفروض  $C$  ممکن‌معرفتی است اگر و تنها اگر شواهد و دلایل مشخص جامعه  $C$ ، برای کنار گذاشتن  $S$ ، کافی نباشد." (پیشنهاد دوهرتی (Dougherty) و ریسو (Rysiew)) نک.

Dougherty, T, and P Rysiew, "Fallibilism, Epistemic Possibility, and Concessive Knowledge Attributions", Philosophy and Phenomenological Research, forthcoming

برخی در تلاشند که امکان‌معرفتی را از طریق جامعه‌ای که موقعیت معرفتی آن به لحاظ کیفی معادل موقعیت معرفتی جامعه مورد مطالعه است تبیین کنند. براساس تعریف آنها، وضعیت  $S$ ، ممکن‌معرفتی است اگر و تنها اگر جامعه‌ای نظیر  $C$  با رویکردهایی به وضعیت  $S$  وجود داشته باشد و جامعه‌ای نظیر  $C$  که موقعیت معرفتی آن به لحاظ کیفی معادل موقعیت معرفتی  $C$  است نیز وجود داشته باشد، و وضعیتی که در جامعه  $C$ ، همتای گزاره  $P$  در جامعه  $C$  است ( $S$ )، در جامعه  $C$  برقرار باشد. نک (Bealer, G, 2002, PP 73 - 125)

برخی نیز سعی کرده‌اند این مفهوم را با مفهوم پیشینی مرتبط کنند. از نظر آنها، یک وضعیت، ممکن‌معرفتی است اگر نتوان آنرا به صورت پیشینی کنار گذاشت، یعنی اگر نقیض آن وضعیت را نتوانیم بدون رجوع به تجربه، بسازیم نک.

۱۶۳ عام‌گرایی و خاص‌گرایی جهت‌مند و تبیین امکان معرفتی و امکان متافیزیکی  
(Modal Generalism, Modal Particularism And Explicating Epistemic And  
Metaphysical possibility)

Brown, C, Narrow Mental Content, Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2007

<http://www.science.uva.nl/~seop/entries/content-narrow/>

۱۶- برای آشنایی با SQML، نک امیرخانلو، مجتبی و نبوی، لطفاله؛ (۱۳۸۸)، "واقعی‌گرایی و رویکرد آلون پلانتینگا به آن"، نامه مفید، ۶۸ جلد ۴، شماره ۲، ص. ۴۷.

۱۷- کریبکی، "امکان متافیزیکی" و "امکان منطقی" را به جای یکدیگر به کار می‌برد نک.

Kirk, R., Zombies, Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2006,

<http://plato.stanford.edu/entries/zombies/>

مک‌لاکلین و بنت معتقدند جهانهای ممکن منطقی با جهانهای ممکن متافیزیکی اینهمانند. نک

McLaughlin, B. and Bennett, K., Supervenience, Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2005,

<http://plato.stanford.edu/entries/supervenience/>

۱۸- با استفاده از رویکرد خاص‌گرایی، می‌توان امیدوار بود مشکل آفرین بودن وضعیت (گزاره‌های ضروری پسینی، برای همیشه رفع گردد.

۱۹- دو فرض زیر در دیدگاه نسبی‌گرایی درباره محتوی وجود دارد.

۱. رویکردهای عمومی و مشترک، به وسیله محتوای آن رویکردها، شناسایی می‌شوند.

۲. محتوای این رویکردها به وسیله چیزهایی از جهانی که آن رویکردها درباره آن چیزها هستند، تعیین می‌گردند.

این دیدگاه بر آنست که هر آنچه می‌شناسیم، مستقیماً توسط خاصیتها و شرایط محیط پیرامونی ما به ما رسیده است. رویکرد نسبی‌گرایی در باب محتوی، اکنون به عنوان یک رویکرد غالب مورد اقبال قرار گرفته است نک (Simchen, 2004, PP 54 - 527).

۲۰- یا آنچه که موجب می‌شود وضعیتی (گزاره‌ای) در جهان  $W$  صادق باشد یا آنچه که موجب می‌شود امری به‌عنوان یک‌مینا برای جهان  $W$  نقش ایفا کند.

۲۱- ایده‌ای که در سمانتیک جهانهای ممکن در خصوص امکان (ضرورت) یک وضعیت  $S$  (گزاره  $P$ ) نهفته است اینست که  $S$  ( $P$ ) در یکی از (همه) جهانهای ممکن صادقست، اما اگر تشکیل و وجود یک جهان ممکن را وابسته به گزاره‌هایی می‌کنیم که بخشی از این جهان ممکن را تشکیل می‌دهند، به واقع این ایده را ویران کرده‌ایم.

۲۲- در اینجا ممکن است ادعا شود که با فرض صدق وضعیت جهت‌مند مذکور، وجود جهان ممکن  $W'$  را استنتاج می‌کنیم و با احراز وجود  $W'$ ، از طریق امور واقع مبنایی - که بخشی از جهان  $W'$  اند صدق وضعیت جهت‌مند مذکور را استنتاج می‌نماییم. در پاسخ می‌توان این نکته را مطرح کرد که فرض صدق وضعیت جهت‌مند مذکور و استنتاج وجود  $W'$  از آن، یک فعالیت پراگماتیکی است. این فعالیت زمانی ارزش سمانتیکی می‌یابد که وجود  $W'$  را در شرایطی استنتاج نماییم که صدق وضعیت

جهت‌مند محرز شده باشد.

۲۳- یک موقعیت بازنمایاننده یک پیکربندی از اشیا و خاصیتها یا رابطه‌ها در یک جهان ممکن است.

۲۴- به‌همین دلیل، برخی (نظیر ساول کریپکی) معتقدند اموری که به‌طور منسجم فراساختنی‌اند، اگر با کشفهای تجربی همسو نگردند، ممکن حقیقی نیستند.

### فهرست منابع

- امیرخانلو، مجتبی؛ "ممکن‌گرایی در منطق جهت‌مند محمولی و پنج فرمول مناقشه برانگیز CBF، BF، PA، NE و IM؛ آیا سیستم‌های کریپکی ممکن‌گرایانه‌اند؟" (۱۳۸۷)؛ ارائه شده در سمینار "بررسی تمایزهای منطق جدید و قدیم"، دانشگاه علامه طباطبائی.
- امیرخانلو، مجتبی، نبوی، لطف‌آله؛ (۱۳۸۸)، "واقعی‌گرایی جدید، آیا واقعی‌گرایی جدید از مصادیق واقعی‌گرایی جانشینی است؟" *مجله حکمت و فلسفه*، سال پنجم، شماره سوم، صص. ۲۷-۴۸.
- امیرخانلو، مجتبی و نبوی، لطف‌آله؛ (۱۳۸۸)، "واقعی‌گرایی و رویکرد آلوین پلاتینگا به آن"، *نامه مفید*، ۶۸ جلد ۴، شماره ۲، صص. ۶۲-۴۳.
- سعیدی‌مهر، محمد؛ *بررسی انتقادی مفهوم ضرورت در فلسفه تحلیلی معاصر*؛ رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹.

- Almog, J., "The What and the How II: Might and Reals", *Nou's*, xxx, 1996: 413-33.
- Barcan C. R., "The Identity of Individuals in a Strict Functional Calculus of Second Order", *Journal of Symbolic Logic*, 1947, 12. (1): 12-15.
- Bealer, G., "Modal Epistemology and the Rationalist Renaissance", *In Conceivability and possibility, edited by Tamar Gendler and John Hawthorne*, Oxford University Press, 2002, PP. 73-125.
- Braun, D., "Indexicals", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2007, <http://plato.stanford.edu/entries/indexicals/>
- Brown, C., Narrow Mental Content, *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2007, <http://www.science.uva.nl/~seop/entries/content-narrow/>
- Benacerraf, Paul, "Mathematical truth", *The Journal of Philosophy*, 1973, 70(19), PP 661-679.
- Fine, K., "Essence and Modality" *Philosophical Perspectives*, viii, 1994: 1-16. ...., *Modality and Tense*, Oxford University Press, 2005.
- Fiocco, O M, "Conceivability, Imagination and Modal Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, 2007, 74 (2): 364-380.
- Hernández-Iglesias, M, Generalism Without Foundations " *Acta Analytica*, 2006, 21 (2) 71-86.



- Kripke, S, *Naming and Necessity*, Harvard University Press, 1980/1998.
- Kvanvig, J, "Creation and Conservation", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2007, <http://plato.stanford.edu/entries/creation-conservation/>
- Linsky, B, and Zalta, E, "In Defense of the Simplest Quantified Modal Logic," *Philosophical Perspectives* 8: Logic and Language, J. Tomberlin (ed.), Atascadero, Ridgeview Press, 431-458, 1994.
- Lowe, E J, *The Possibility of Metaphysics: Substance, Identity, and Time*, OUP, 1998.
- McLaughlin, B, P, "Varieties of Supervenience" in E. Savellos, and U. Yalcin, eds, 1995, 16-59.
- Menzel, C. "Modal Particularism and the Ground of Modal Truth," *Society for Exact Philosophy*, 2000 Conference, Gainesville, March 2000.
- Robertson, T., "Essential Vs. Accidental Properties", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2008, <http://www.science.uva.nl/~seop/entries/essential-accidental/>
- Simchen, O, "On the Impossibility of Nonactual Epistemic Possibilities", *Journal of Philosophy*, 2004, 101 (4): 527-554.
- Soames, S., "Kripke on Epistemic and Metaphysical Possibility: Two Routes to the Necessary Aposteriori", in Alan Berger, ed., Saul Kripke (Cambridge: Cambridge University Press), forthcoming.
- Sorensen, R, "Nothingness", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2009, <http://www.science.uva.nl/~seop/entries/nothingness/>
- Vaidya, A, "The Epistemology of Modality", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2007, <http://www.science.uva.nl/~seop/entries/modality-epistemology/>
- Yablo, S, "Is Conceivability a Guide to Possibility?," *Philosophy and Phenomenological Research*, 1993, 53: 1 – 42.